

هنر حفظ آبرو

آبرو شوپنہاور

تأليف: محمد علي عبداللہی



**Die Kunst, sich Respekt
zu verschaffen**

Arthur Schopenhauer

هنر حفظ آبرو

آرتور شوپنهاور

گردآورنده: فرانکو وولپی - ریست سیگار

ترجمه از زبان آلمانی: علی عبداللہی

ویرایش: تحریریه‌ی نشر مرکز

حروف چینی، نمونه‌خوانی، صفحه‌آرایی: بخش طراحی و مرکز

طرح جلد: فریبا معزی

چاپ اول ۱۳۹۸، شماره‌ی نشر ۱۳۳۳، ۱۴۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۱۳-۳۴۵-۸

نشر مرکز: تهران، خیابان دکتر قاطمی، روبه‌روی هتل لاله، خیابان بابا شکر، شماره‌ی ۸

تلفن: ۸۸۹۷۰۴۶۲-۳ فاکس: ۸۸۹۶۵۱۶۹

Email: info@nashr-e-markaz.com

nashremarkaz.com

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این ترجمه برای نشر مرکز محفوظ است.

تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر یا قسمتی از آن به هر شیوه، از جمله فتوکپی، از روی تکی، ضبط و ذخیره در سیستم‌های بازیابی و پخش بدون دریافت مجوز کتبی و قبلی از ناشر ممنوع است. این اثر تحت حمایت «قانون حمایت از حقوق مؤلفان، مصنفان و هنرمندان ایران» قرار دارد.

-
- سرشناسه: شوپنهاور، آرتور، ۱۷۸۸-۱۸۶۰ م. Schopenhauer, Arthur • عنوان و نام پدیدآور: هنر حفظ آبرو / آرتور شوپنهاور؛ گردآورنده فرانکو وولپی و ارنت سیگار؛ ترجمه از آلمانی علی عبداللہی • مشخصات ظاهری: شش، ۸۲ ص. • یادداشت: عنوان اصلی: Die kunst, sich Respekt zu verschaffen, 2011 • موضوع: آبرو و حیثیت - افکار عمومی - خوشنامی. • شناسه‌ی افزوده وولپی، فرانکو، ۱۹۵۲-۲۰۰۹ م. گردآورنده Volpi, Franco • شناسه‌ی افزوده سیگلر، ارنت، ۱۹۳۸- م. گردآورنده Ziegler, Ernst, 1938 • شناسه‌ی افزوده عبداللہی، علی، ۱۳۴۷-، مترجم • رده‌بندی کنگره: ۱۲۳۶ HM • رده‌بندی دیویی: ۳۸ / ۳۰۳ • شماره کتابشناسی ملی: ۵۸۷۵۹۶۴

فهرست

۱	یادداشت مترجم
۹	پیش درآمد
۲۱	پیش نویس رساله‌ای در باب آبرو
۲۵	فصل یکم: در باب آبرو و حقیقت
۴۱	فصل دوم: گذار از آبرو به توهّم
۵۹	پیوست: طرح رساله‌ای در باب آبرو
۸۱	برخی آثار شوپنهاور که به فارسی ترجمه شده‌اند

یادداشت مترجم

هنر حفظ آبرو، ششمین جلد از مجموعه هنرهای شوپنهاور، اکنون پیش روی خوانندگان و شوپنهاور دوستان ایرانی است. شوپنهاور در این کتابچه نیز، مثل سایر مجلدات، می‌کوشد موضوع واحدی را از جوانب مختلف بررسی کند و دریافت‌های بدیع خود را در مورد آن به خواننده عرضه دارد. وی این بار هم به روش همیشگی، بحث را در پرتو حکمت ارسطویی و به صورت عینی تبیین می‌کند و تا حد ممکن از نظریه‌پردازی تجریدی صرف به شیوه‌ی سایر فیلسوفان می‌پرهیزد. موضوع این کتاب، احترام و آبروست: مفهوم، در ذاتی امر بسیار عینی و به‌ظاهر روشن که به‌نظر می‌رسد در زیرمجموعه‌ی اخلاقی و اجتماعی، اصول زندگی و رفتارشناسی فردی و اجتماعی جای می‌گیرد، تا ذیل یکی از مباحث فلسفی. اما چون نیک بنگریم، درمی‌یابیم که تعریف دقیق آن نه تنها به آن ساده‌انگاری پیوندناپذیر نیست، بلکه هم مسئله‌آفرین است و هم شناخت دقیق مرز آن با مفاهیم متناهی یا حتی مترادفات خود آن مفهوم، در یک زبان و فرهنگ چه مایه دشوار است. آبرو یا احترام مفهومی بسیار گسترده است و در پیوند با سنت‌های جامعه، و تعامل فرد با خود و دیگری و جامعه و، در نهایت، با جوامع و ملل دیگر، معنا می‌یابد. این مفهوم در زبان فارسی هم مانند زبان آلمانی مترادفات زیادی — شاید حتی بیشتر از زبان آلمانی — دارد، از قبیل پاس، حرمت، اعتبار، اکرام، بزرگداشت، تکریم، اعزاز، ارج، ملاحظه، ناموس، عرق و خوی، شرف، آبرومندی، توجه، تمکین، مواظبت، التفات، شرافت، حیثیت و ... همچنین ترکیبات فعلی،

محترم شمردن، حرمت نگه داشتن، محترم بودن، احترام کردن، حفظ آبرو، آبرو نگه داشتن، پاس داشتن آبرو... و نقیض آنها یعنی هتک حرمت، آبروریزی، بی‌آبرویی، افترا بستن، بهتان زدن، بی‌آبرو کردن و آبروی خود یا کسی را بر باد دادن و... بیانگرش هستند. این عبارات را در جای جای همین کتاب به‌وفور می‌بینید. حتی خود آبرو و احترام نیز عیناً هم معنی نیستند تا چه رسد به انواع و اقسام مترادفاتی که برای آن برشمردیم. خوشبختانه هم در علم حقوق و هم در اخلاق و فلسفه، تلاش‌های بسیاری برای تفکیک این مفاهیم و تعریف دقیق‌شان صورت گرفته است.

آبرو و احترام از دیرباز در فرهنگ‌های مختلف، چه در فرهنگ عامه چه در اندرزنامه‌ها، متون دینی، چه در ادبیات و افسانه‌ها و داستان‌ها، نمود پررنگی داشته است. حتی در اکثر همین نموده‌ها نیز یادآور حکمت عملی زندگی بوده است و وجوه مختلف، پرتوهای آن در ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی می‌شناسیم، چه آنها که پایه و ریشه‌ی دینی و آیینی و لاجرم جنبه‌ی تعلیمی دارند، چه آنها که برآمده از نظرات فرقه‌ای و گریه‌ی ایل و قومی در مورد آبرو و احترام و رفتار احترام‌آمیز و تجسم آبرو در پرتو همان خاستگاه‌ها معنی می‌شوند و اعتبار می‌یابند. در ادب فارسی تعاریف بسیاری از این مفهوم را می‌توان در خلال ابیات و آثار شاعران بزرگ یافت که در این حلاوت و نگرکلامی، از نظر درونمایه، گونه‌ای اندرز و کارمایه‌ی زندگی به‌نما می‌روند. با نگاهی بسیار گذرا به این سنت، گاهی این ابیات به‌طرز عجیب و غریب عینی‌نگر شوپنهاور به این مفهوم همخوانی می‌یابند، مانند این دو بیت فردوسی: «با دانش بود مرد را آبروی / به بی‌دانشی تا توانی مپوی»، «مریز آبروی ای برادر / که دل / که دهرت نریزد به شهر آبروی»؛ یا این بیت سعدی در بوستان: «چه نیکو ز... است این مثل برهمن / بود حرمت هرکس از خویشستن»؛ یا این دو مثال در تاریخ بیهقی: «هر که از شما بزرگتر باشد، وی را بزرگتر دارید و حرمت وی نگاه دارید» (ص ۳۳۹) و «گفت (مسعود بن محمود سبکتکین) آن حاصل بدو بخشیدم، حرمت پیری تو را و حق حرمت او را» (ص ۱۲۲). این مثال‌ها، به‌خصوص در نمونه‌ی ابیات فردوسی و سعدی و سخن بیهقی، تا حد زیادی امروزی‌اند و هماهنگ با بخشی از تعریف شوپنهاور از آبرو که درواقع حاصل چیزی است که انسان واجد آن

است، نه لزوماً چیزی که دیگران می‌پندارند دارد یا خود در موردش دچار توهم است. اما نمونه‌هایی نیز در شعر فارسی وجود دارد که گاه البته به شیوه‌ای نرم‌تر و اشنای‌تر، ما را متوجه تعاریف دیگری از آبرو نیز می‌کنند. اینها تا حدی به مفهوم آبروی شهنشاهی شویپنهاور نزدیک می‌شوند: «خون خود را گر بریزی بر زمین / به که آب روی ریزی بر کنار» (بوسلیک گرگانی) یا «در حفظ آبرو ز گهر باش سخت‌تر / کین آب رفته باز نیاید به جوی خویش» (صائب). اما می‌دانیم که شویپنهاور گفتاورد باستانی مشهور «آبرو برتر از جان آدمی است» را به چالش می‌کشد، به این دلیل که اگر جان و زندگی در کار نباشد، صحبت از آبرو نیز نخواهد بود. وانگهی هر آبروی ریخته را می‌شود تا حد زیادی بازسازی کرد، ولو به صورتی آبرو در جایی دیگر، و بسیاری از بی‌آبرویی‌های مرسوم سوء تفاهمی بی‌سر هستند و قابل موضوع غیرت و ناموس شهنشاهی یا نگاه ایلپاتی یا قومی - فرقه‌ای به آبرو دست‌نشان می‌شوند و چنین نیست که آب رفته در بحث آبروی شخصی هرگز به حساب برنگردد. یگانه بی‌آبرویی و رسوایی و لکه‌ی ننگ نازدودنی، بی‌آبرویی بشریت است که ناپا آمد می‌ماند، مانند جنایات چنگیز و قتل امیرکبیر و...

همان‌طور که خواهید خواند، شویپنهاور در گسترش مفهوم آبرو و تبیین آن، در این کتاب باز هم مثل سایر آثارش، به آثار ادبی، اخلاقی و گفتاوردهای قدمای باستان در مورد آن بسیار توسل می‌جوید و تا بخوانید شاهد شاهد آثارشان برمی‌گیرند. او در این کتاب تمام پیشینه‌ی باستانی و کهن بحث آبرو در روزه‌ی زبان‌های اروپایی را برمی‌رسد و گاه نگاه همدلانه، گاه متفاوت و گاه بخلاف منتقدانه به آنان دارد. او تعاریف احترام و آبروی بازمانده در میراث یونان و روم باستان را با افتخارآمیز می‌داند، ولی انتقاد خود از آن را به درستی نشان می‌دهد، و ضرورت احترام به تمام منابع قبلی، بیشترشان را یا بررسی آبرو و حیثیت به وجه تحریک می‌داند یا بعضاً پژوهش‌هایی از منظر علم حقوق؛ از این رو آن را کافی و وافی به مقصود خود نمی‌داند و، از سوی دیگر، با آثار بازمانده از قرون وسطی در این زمینه، به‌ویژه با اصول و قوانین آبرو از منظر شوالیه‌ها یا اصطلاحاً همان کتاب‌های معروف به «آیین‌های شهنشاهی»، برخوردی تند و انتقادی و سخت بنیان‌افکن و تمسخرگر دارد، زیرا به گمان او در آنها آبروی حقیقی مورد بررسی قرار نگرفته، بلکه هرچه هست

پروبال دادن به سسویه‌های وهمی و تجریدی آن است و آن اصول مخالف عقل سلیم‌اند، چنان‌که مثلاً در آثار آیین شهسواری، یکی از راه‌های جبران هتک حرمت، افترا یا آبروریزی را دست بردن به سلاح و در نهایت اصل وحشتناک «توسل به حق مشیت»، زور بازو یا، به عبارت امروزی‌تر، دوئل می‌دانند، آن‌هم برای جبران هتک حرمتی که اساساً سراسر موهوم و خیالی است و بر سوء تفاهمی از تعریف آبرو و احترام استوار است. خوشبختانه چنین آثاری نه تنها در ادبیات کهن یونان و روم باستان وجود ندارد، بلکه در ادبیات پرپیشینه‌ی ایران و هند و سایر ملل کهن نیز یافت نمی‌شود، و شاید بشود به اغماض در بخشی از فتوت‌نامه‌ها یا کتاب‌های ساراز یا آیین‌های جوانمردان، یا در میان ایل‌ها و طوایف و قوم‌های کهن نمانی بسیار کمرنگ از آن یافت، اما اینها هیچ‌یک نظام‌مند و اصول‌مدار نیستند. شاید بتوان نمونه‌ی نظام‌مند و کهن آن را در شرق دور، در ژاپن یافت، که از آن به آیین سامورایی یا سامورای می‌کنند و مرگ خودخواسته‌ی «هاراگیری» در آن رواج دارد، که این نوع از مردن هم در رده‌ی دوئل شهسواری می‌گنجد و هردو خاستگاه یکسانی دارند.

از سوی دیگر، از فیلسوفان ساراز، فقط کانت است که پیش از شوپنهاور با دقت و موشکافی حیرت‌انگیزی به این مفهوم و بسیاری از مفاهیم هم‌تراز آن پرداخته است. هیچ‌کس نمی‌تواند تعاریف و تعین‌های دقیق کانت از شرافت، آبرو، تکریم، کرامت انسانی، دوستی و احترام به فرد را نادیده بگیرد، اما شوپنهاور، ضمن تأثیر پذیرفتن از آنها، به کرات می‌گوید که هیچ‌یک از اینها عملی‌تر بحث را پی بگیرد و بیشتر به دیالکتیک عملی مفهوم پردازد تا، به قول او، فلسفی و آکادمیک آن.

آبرو و حرمت یا احترام، چه از منظر شوپنهاور و چه از منظر فیلسوفان پس از وی، به جهت دوسویه بودن‌اش، همزمان در جایگاه فرد مورد احترام و آبرومند و در جایگاه احترام‌کننده و نگاهدار آبروی دیگری نمودی از فاعلیت و مفعولیت توأمان دارد، زیرا هم ممکن است از سر تأمل و دانستگی باشد، هم دلیل‌مدار، هم ناخواسته و هم از سر لطف و حتی علیرغم میل احترام‌کننده، پس، از این رو، هم امری اوبژکتیو و عینی است هم سوبژکتیو و ذهنی. به عبارت دیگر، گاه ممکن است احترام پاسخی شخصی و دلیل‌مند به چیزی باشد، و گاه پاسخی غیرارادی،

ناخواسته، یا حتی از سر ترس و تکریم باطنی، برجوشیده از صیانت نفس، حتی به نشان تسلیم و برآمده از اقتدار فرد. در نتیجه احترام و حرمت و آبروداری هم ابعادی شناختی دارند، هم وجوه عاطفی و هم کنشی. گاهی سوژه‌ی آن حتی از فرد هم فراتر می‌رود و در شیء نمود می‌یابد، مثل احترام نویسنده به قلم پیشکسوت‌اش یا احترام فرودستان به اقتدار فرمانده یا مرجعیت ذهنی، چه از سر عظمت باشد چه از روی ترس. از این رو، با اندکی تعدیل ملاحظه و تکریم و حتی تمکین نیز در حوزه‌ی چنین مفهومی قرار می‌گیرد. چنان‌که هادسون (۱۹۸۰) احترام را به چهار مقولس احترام همکار به دانش یا شجاعت همکار، احترام کوهنورد به طبیعت، احترام به بندهای مختلف یک توافقنامه و احترام به قاضی یا حتی پرچم کهنه‌ای که حتماً باید در آنش آید، بخش‌بندی می‌کند. تمام اقسام احترام روی هم وجوهی ارزش‌گذارانه، بازدارنده، ستوی و نهادی دارند که شدت و ضعف هر کدام دقیقاً قابل تشخیص نیست و گاهی در نوع احترامی بخشی از این انگیزه‌ها یا همگی وجود دارد. همچنان‌که فردام‌رزی نسبت به طبیعت احترام توأم با مراقبت ابراز می‌کند، یا وطن‌دوست احترام و دانش‌انگه می‌دارد. احترام بازشناختی و ارزیابانه و ملاحظه‌کارانه نیز از اقسام جدید احترام به شمار می‌روند. در جاهایی احترام با شرافت مترادف می‌شود و در تمام این اقسام اخلاق به شدت و ضعف و به درجات حضور دارد زیرا در فلسفه‌ی مدرن انسان به طری کلی در همه‌جا نمونه‌ی اعلای او برهه‌هایی به شمار می‌رود که بی‌درنگ شایسته‌ی احترام اخلاقی‌اند. پس هر چیزی که منزلت اخلاقی و شرافت داشته باشد، شایسته‌ی احترام است. در بحث احترام به اشخاص، مباحثی نیز جدیداً شکل گرفته که موجب بازنگری نسبت به ما هو شخص و «انسان» شده است. زیرا «شخص» در تعاریف جدید، بر از وجود انسانی می‌رود و فی‌المثل به شخص حقیقی و حقوقی تقسیم می‌شود. به مصداق آخری ممکن است یک شرکت تجاری باشد. پرسشی که دوباره در اینجا خودنمایی می‌کند رفتار یکسان و میزان آن در احترام به سوژه‌های مختلف شایان احترام است، یعنی برابری بیدی اشخاص، رفتار برابر و در نتیجه احترام یکسان می‌طلبید. اما آیا رفتار محترمانه‌ی برابر با همگان نافی احترام به تفاوت‌های فردی مهم میان اشخاص نیست؟ در اینجا است که بحث بی‌طرفی در احترام به شخص یا موقعیت نیز مطرح می‌شود.